جلسه 1722

شنبه 17/01/98

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم اجمعین.

بحث راجع به ترجیح موافقت ظهور کتاب بر مخالفت ظهور کتاب بود در خبرین متعارضتین. که مشهور متأخرین به آن قائل بودند، ولکن کلمات قدماء را نقل کردیم که در ترجیح به موافقت ظهور کتاب تشکیک کردند وظاهر کلام آنها این است که عند التعارض خبر موافق کتاب را که بر خلاف کتاب مقدم می کنیم از باب تمییز حجت از لاحجت هست. یعنی اگر آن خبر مخالف کتاب معارض هم نداشت نباید به او عمل می کردیم تا چه برسد به اینکه مبتلای به معارض باشد. که صریح کلام محقق حلی در معارج الاصول این بود.

دلیل بر ترجیح موافق ظهور کتاب یکی روایت راوندی بود که: إذا ورد علیکم حدیثان مختلفان فاعرضوهما علی کتاب الله فما وافق کتاب الله فخذوه و ما خالف کتاب الله فذروه. که عمده اشکال ما به دلالت این روایت این بود که طبق مبنای صحیح که بزرگانی مثل صاحب حدائق و محقق نائینی وآقای خوئی بیان فرموده اند خبری که جمع عرفی دارد با قرآن کریم و اخص مطلق از آن هست یا حاکم بر آن هست عرفا مخالف با کتاب نیست، ولذا ما خالف کتاب الله فذروه شاملش نمی شود. و قدر متیقن از این روایت راوندی این است که ما خالف کتاب الله بالتباین أو بالعموم من وجه فذروه.

در جواب از این اشکال وجوهی ذکر شده است:

وجه اول این بود که گفته شده است که ظاهر إذا ورد علیکم حدیثان مختلفان فاعرضوهما علی کتاب الله این است که دو حدیثی داریم که اگر با هم اختلاف و تعارض نداشتند عمل می کردیم به آن، ولی چون مشکل تعارض پیش آمد متحیریم که چه کنیم. بعد امام علیه السلام فرموده است که ببینید اگر یکی موافق کتاب است به آن اخذ کنید و دیگری که مخالف کتاب است آن را طرح کنید. نمی شود ما حمل کنیم مخالف را در اینجا بر مخالف به نحو تباین یا عموم من وجه با کتاب. چون خبری که تباین با کتاب دارد یا عام من وجه با کتاب است اگر معارض هم نداشت مشکل داشت، مقتضی حجیت ندارد. در حالی که ظاهر إذا ورد علیکم حدیثان مختلفان این است که مشکل این دو حدیث ناشی است از تعارض این دو حدیث، و الا هر کدام فی حد ذاته مقتضی حجیت دارند.

که این مطلبی است که در بحوث هم به آن اشاره کرده است.

که ما در جواب گفتیم: چه لزومی دارد امام علیه السلام در مقام تعیین عمل به یکی از این دو حدیث حتما از مرجحات استفاده کند؟ ممکن است شرائط عام حجیت را هم بیان کنند بفرمایند که اگر شرط حجیت در یکی بود و در دیگری نبود آن حدیثی که شرط حجیت را دارد به او عمل کنیم. شبیه روایت در احتجاج از حسن بن جهم که به امام علیه السلام عرض کرد تجیئنا الاحادیث عنکم مختلفة، حضرت فرمود ما جاءک عنا فقس علی کتاب الله و احادیثنا فإن کان یشبههما فهو منّا و إن لم یکن یشبههما فلیس منّا. حضرت فرمود هر خبری که شبیه و نظیر کتاب و سنت قطعیه است او از ما صادر شده است و الا از ما صادر نشده است. حضرت تمییز حجت از لاحجت داد در جواب از سؤال از ورود احادیث مختلفه.

و این بیان عرفی است. اگر به شما بگویند إذا ورد علیکم حدیثان مختلفان فإن کان راوی احدهما ثقة دون الآخر فخذ بخبر الثقة، آیا این خلاف ظاهر است؟ یا اگر بگویند إذا اختلف شخصان فی تشخیص الاعلم فإن کان احدهما خبرة دون الآخر فخذ بقول الخبرة و إن کان کلاهما خبرة فخذ بقول اقواهما خبرة، این کجایش خلاف ظاهر است؟

ممکن است منشأ اینکه شرط حجیت و ممیز حجت از لاحجت اینجا مطرح شد نکته اش این بود که با تطبیق این شرط بسیاری از تعارض بین احادیث حل می شد، لذا امام علیه السلام از این روش استفاده کردند.

ممکن است ما دو مؤید ذکر کنیم برای عرض خودمان:

مؤید اول: اینکه در صدر این روایت راوندی هست که إذا ورد علیکم حدیثان مختلفان، یعنی حدیثان مخالفان. خب مسلّم مخالف بودن این دو حدیث با هم به نحوی بود که جمع عرفی نداشت. ممکن است این را مؤید بگیریم که در ادامه هم که فرموده فما خالف کتاب الله فذروه هم مراد از مخالف در او به همین نحو باشد که در صدر حدیث فرض کرد که إذا ورد علیکم حدیثان مختلفان أی مخالفان.

مؤید دیگر این است که در کفایه مطرح می کند که در روایات دیگری هم بحث اخذ به موافق کتاب و طرح مخالف کتاب مطرح بود که ربطی به باب تعارض نداشت، مثل روایت جمیل بن دراج و روایت سکونی، إن علی کل حق حقیقة و علی کل صواب نورا فما وافق کتاب الله فخذوه و ما خالف کتاب الله فدعوه. که صاحب کفایه در ابتداء کلامش فرموده است که وحدت لسان این روایات قوت ظهور می آورد که مراد از مخالف کتاب در اینها یکی باشد. و قطعا در مثل روایت جمیل و روایت سکونی و یا روایات دیگری که مختص به باب تعارض نبود امر به طرح خبر مخالف کتاب به معنای مخالفی بود که نسبتش با کتاب تباین یا عموم من وجه بود. این منشأ می شود که لااقل احتمال اینکه ما خالف کتاب الله فدعوه به همین معنا باشد قوی باشد.

راجع به این دو مؤید بعدا بیشتر بحث می کنیم.

جواب دوم این بود که گفته شد که: ذیل این روایت راوندی قرینه است بر اینکه مراد از صدر روایت که می گوید ما وافق کتاب الله اعم است از موافقت با نص کتاب یا با ظهور کتاب، و ما خالف کتاب الله فدروه هم اعم است از مخالف نص کتاب یا مخالف ظهور کتاب. مثل خبری که می گوید لاربا بین الوالد و الولد، این مخالف با حرم الربا است ولو جمع عرفی دارد با آن. قرینه این است که در ذیل روایت فرمود فإن لم تجدوهما فی کتاب الله فاعرضوهما علی اخبار العامة. فرض اول این بود که یکی از این دو حدیث موافق کتاب است و دیگری مخالف آن، اخذ به موافق کنید، حال اگر مضمون هیچکدام را در قرآن پیدا نکردید بروید سراغ ترجیح به مخالفت عامه. مضمون یکی از این دو حدیث را پیدا نکردن به این می شود که عموم کتاب هم موافق یکی از این دو حدیث یا مخالف یکی از این دو حدیث نباشد. پس به قرینه مقابله می فهمیم که صدر روایت هم که می گوید ما وافق کتاب الله یعنی ولو موافق با عموم کتاب، و ما خالف کتاب الله فذروه یعنی مخالف با عموم کتاب ذروه.

این جواب دوم هم ولو به ذهن ما اقوی الاجوبة می آید ولی باز مفید وثوق نیست به ظهور این روایت در اینکه خبر موافق با عموم کتاب ترجیح دارد بر خبر مخالف عموم کتاب. چون ممکن است کسی بگوید لم لایعکس؟ چرا شما ذیل روایت را قرینه می گیرید بر تصرف در ظهور صدر آن؟ چرا عکس آن عمل نمی کنید؟ چرا نمی گوئید که ظهور ما خالف کتاب الله فذروه شامل خبر اخص مطلق از کتاب نمی شود؟ چون ما خالف کتاب الله ظهورش این است که خبری ناسازگار باشد با کتاب خدا. خبر اخص مطلق که جمع عرفی دارد با کتاب، ناسازگار با او نیست. خبر اخص مطلقی که از امام علیه السلام صادر می شود که شأنش شأن تفصیل اجمال کلام خدا و تفسیر مراد از کلام خدا است، مخصوصا اگر لسان حاکم باشد مثل لاربا بین الوالد و الولد. ظهور ما خالف کتاب الله طبق فرض شامل همچنین خبری که جمع عرفی با کتاب دارد نمی شود.

این را قرینه بگیریم بر اینکه فإن لم تجدوهما فی کتاب الله به این معنا باشد که یعنی لم تجدوهما فی کتاب الله به حیثی که یکی از این دو بشود موافق با کتاب و دیگری بشود مخالف با کتاب که قابل جمع با کتاب نیست. چرا می آیید ذیل را قرینه می گیرید بر تصرف در ظهور صدر؟ ظهور صدر را قرینه بگیرید بر اینکه مراد از فإن لم تجدوهما فی کتاب الله یعنی فإن لم تجدوا فی کتاب الله ما یدل علی احد الحدیثین بالخصوص لا بالعموم.

پس روایت راوندی مجمل می شود، مخصوصا با آن دو مؤیدی که مطرح شد.

جواب سومی که داده می شود از این اشکال که ما خالف کتاب الله فذروه شامل خبر اخص مطلق از کتاب نمی شود: جوابی است که محقق عراقی داده است و ظاهرا منشأش هم کلام شیخ انصاری است، که اگر ما بخواهیم حمل کنیم ما خالف کتاب الله فدعوه را بر خبر مباین یا اعم من وجه از کتاب، و خبر اخص مطلق از کتاب را بگوئیم مخالف کتاب نیست، حمل بر فرد نادر می شود که ملحق به معدوم است. کم است خبری که مخالف به تباین یا به عموم من وجه باشد با کتاب.

اقول: این هم به نظر ما ناتمام است. ما چه می دانیم در زمان ائمه علیهم السلام قبل از تهذیب روایات خبر متباین با کتاب یا خبر اعم من وجه با کتاب نادر کالمعدوم بوده است؟ مخصوصا توجه بکنید که این حدیث مخصوص فقه نیست شامل اعتقادیات هم می شود. همین الان در کافی برخی از احادیث است که مخالف با کتاب است به نحو تباین. به قول مرحوم آقای خوئی صریح در جبر است و باید طرح کنیم.

وانگهی مگر بیان حکم فرد نادر مستهجن است؟ آن چیزی که مستهجن است حمل مطلق است بر فرد نادر، اما بیان حکم فرد نادر که مستهجن نیست.

سؤال وجواب: چه اشکالی دارد امام از خودشان دور بکنند احادیثی را که مخالف قرآن است تا متهم نکنند امام را به اینکه سخنی می گوید مخالف قرآن. ... عرض کردم الان که تهذیب شده است روایات ما با عین حال هست در بین آنها خبر مباین با کتاب. کسانی مثل یونس بن عبدالرحمن قبول نمی کردند احادیث را و رد می کردند، به او می گفتند ما اشدّ انکارک فی الحدیث؟ چرا هر حدیثی می خوانیم شما منکر می شوید؟ او هم در جواب می گفت امام فرمود حدیثی را قبول کنید که موافق کتاب یا احادیث گذشتگان ما باشد.

جواب چهارم: جوابی است که در کفایه بعد از اینکه خودش القاء شبهه کرده است مطرح کرده است.

القاء شبهه اش این است که: صاحب کفایه خبر اخص مطلق از کتاب را عرفا مخالف کتاب می داند، نظرش این است. چون معتقد است که مخالف با کتاب یعنی مخالف با ظهور کتاب ولو قابل جمع عرفی است. ولی اول که مطرح می کند می گوید لسان روایات ما خالف کتاب الله فدعوه یکی است. ما روایات دیگر را حمل کردیم بر مخالف به نحو تباین یا به عموم من وجه. آن روایاتی که می گفت ما خالف قول ربنا فهو زخرف. حال بیائیم روایت راوندی را حمل کنیم بر اینکه شامل خبر اخص مطلق از کتاب که جمع عرفی با کتاب دارد می شود این خلاف وحدت سیاق این روایات است. اول ایشان این شبهه را مطرح کرده است.

بعد می گوید اللهم الا أن یقال: که ظهور مخالف با کتاب که شامل اخص مطلق از کتاب می شود. در روایات دیگر قرینه مانعه داشتیم از این ظهور اطلاقی. ما خالف الکتاب فهو زخرف قرینه داشت که شامل خبر اخص مطلق از کتاب نمی شود، وآن قرینه اش علم اجمالی به صدور مخصصات کثیره از ائمه علیهم السلام بود نسبت به کتاب. و این قرینه در روایت راوندی نیست. یعنی در حقیقت با اللهم الا أن یقال می خواهد بگوید این خلاف وحدت سیاق مشکل ایجاد نمی کند. ظهور اطلاقی ما خالف الکتاب شامل اخص مطلق از کتاب می شود. روایات دیگر قرینه داشت که مانع بود از شمولش نسبت به خبر اخص مطلق از کتاب، این قرینه در روایت راوندی نیست چرا ما اخذ به اطلاقش نکنیم؟

دقت کنید، این جواب با برخی از جوابهای قبلی فرق می کند. مثلا جواب اول که در بحوث داد اصلا می خواست بگوید موضوع إذا ورد علیکم حدیثان مختلفان حدیثی است که متباین با کتاب یا عام من وجه با کتاب نیست، بلکه مقتضی حجیت دارد. ولذا عملا ما خالف کتاب الله فذروه می شد مختص به خبر مخالفی که جمع عرفی با کتاب دارد. اما بیان صاحب کفایه نه، می گوید ما خالف کتاب الله فذروه اعم است، هم شامل مباین با کتاب می شود وهم شامل عام من وجه با کتاب می شود، که به لحاظ اینها می شود تمییز حجت از لاحجت، مقتضی حجیت ندارد این خبر مباین با کتاب یا عام من وجه با کتاب، لکن مهم این است که اطلاقش شامل اخص مطلق از کتاب هم می شود او هم مخالف کتاب است، وفرض این است که خبر اخص مطلق از کتاب اگر معارض نداشت حجت بود، حالا که معارض دارد خبر معارض او تقدیم می شود بر این خبر اخص مطلق از کتاب. به این لحاظ می شود ترجیح به موافقت با ظهور کتاب.

اقول: انصافا این بیان، بیان خوبی است، ولی مبتنی بر این است که ما این مبنا را بپذیریم که خبر اخص مطلق از کتاب عرفا مخالف کتاب است. ما یا جازم هستیم که عرف صادق نمی داند خبر مخالف کتاب را بر خبر اخص مطلق از کتاب تا چه برسد به خبر حاکم بر کتاب، یا شک داریم. شک هم بکنیم نمی توانیم استدلال کنیم. نمی دانیم عرف به خبر اخص مطلق از کتاب بگوید هذا مخالف للکتاب. شاید مخالف یعنی ناسازگار. در این خطاب که فلیطوفوا بالبیت العتیق که دلیل بیاید بگوید لا طواف الا بطهور کی عرف می گوید این لا طواف الا بطهور مخالف کتاب است؟

سؤال وجواب: حالا فرض این است که جمع عرفی است، در قرآن که ما قبول کردیم تقدیم روایات بر قرآن کریم جمع عرفی است چون توقع از ائمه علیهم السلام بیان تفاصیل احکامی است که اجمالا در قرآن بیان شده است.

یا تجارة عن تراض، دلیل می آید می گوید نهی النبی عن بیع الغرر. این یک تخصیص است دیگر. یا حرم الربا، دلیل می گوید لا ربا بین الوالد والولد، آیا عرف می گوید اینها ناسازگار با قرآن هستند؟! ما که یا جازم هستیم به اینکه صدق نمی کند مخالف با کتاب بر اینها، یا شک هم بکنیم إذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال.

واقعا از شما سؤال می کنم، در حاکم که صریحا بحوث و اضواء وآراء می گویند حاکم بر کتاب هم مخالف کتاب است، من از شما سؤال می کنم: روایت محمد بن مسلم می آید می گوید من جازه فلیس بطائف، کسی که بیرون از مقام ابراهیم دور کعبه بچرخد این طائف بالبیت نیست، در مقابلش روایت حلبی می گوید لا أری به بأسا، مانعی ندارد طواف خلف المقام. آیا واقعا عرف می گوید روایت محمد بن مسلم مخالف کتاب است چون کتاب گفت فلیطوفوا بالبیت العتیق و نگفت فلیطوفوا بالبیت العتیق بین البیت و المقام؟

سؤال وجواب: عرض کردم قرآن با احادیث حسابش فرق می کند. قرآن از اول که نازل شد به نحوی نازل شد که لتبینه للناس، لتبین للناس ما نزل الیهم، از اول توقع این بود که امام و ولی تبیین کند مراد از آیات الهی را. ولذا هیچ خلاف جمع عرفی با آیات نیست. فرض در مسأله این است.

پس ما یک عرض داریم، وآن این است که اگر ثابت کنید که خبر اخص مطلق از کتاب یا خبر حاکم بر کتاب عرفا مخالف کتاب است چون مخالف ظهور اولی کتاب است، ما می پذیریم که روایت راوندی چون اطلاقش شامل این خبر اخص مطلق از کتاب یا حاکم بر کتاب می شود و ما خالف کتاب الله فذروه شاملش می شود لذا نسبت به او می شود مرجح موافقت کتاب. اما ما اشکالمان در همینجا است.

و تعجب می کنیم از مرحوم آقای خوئی، اینجا به عنوان اصل مسلم فرموده روایت راوندی دلالت می کند بر ترجیح به موافقت ظهور کتاب. البته بعدها خواهیم گفت که ایشان می گوید مراد ما از ظهور عموم کتاب است نه اطلاق کتاب، چون اطلاق کتاب ظهور کتاب نیست. باشد، اما جناب آقای خوئی! شما که مبنایتان این است که خبر اخص مطلق مخالف با کتاب عرفا نیست، صریحا این را فرمودید، مخصص عرفا مخالف با عام نیست، لااقل بحث می کردید، پس چرا ما خالف کتاب الله فذروه را شامل خبر اخص مطلق از کتاب می دانید؟ چرا؟

در مقبوله ایشان بحث کرده است. یک قرینه ای ذکر کرده است، می رسیم، قرینه ای که در مقبوله است که روایت دوم است این است که: بعد از اینکه امام علیه السلام فرمود المجمع علیه بین اصحابک یؤخذ به ویترک الشاذ النادر، اول فرمود خبر مشهور را اخذ کن و خبر خلاف مشهور را طرح کن. بعد عمر بن حنظله گفت کلاهما مشهوران، آنوقت امام علیه السلام فرمود ما وافق کتاب الله فخذوه و ما خالف کتاب الله فدعوه. و ایشان از همین در مقبوله استفاده می کند که می گوید نمی شود که این تمییز حجت از لاحجت باشد، یعنی خبر مخالف با کتاب به نحو تباین مراد باشد. چون اگر اینجور بود که باید در رتبه اول ذکر می شد. حالا اگر یک خبر مشهوری است که مراد ایشان از مشهور یعنی قطعی الصدور ولی مخالف با کتاب است به نحو تباین یا عموم من وجه، آیا مقبوله عمر بن حنظله می گوید باید اخذ کنی به این خبر مخاف با کتاب چون مشهور است، چون رتبه اول با این است که اخذ به مشهور بکنید و خبر خلاف مشهور را طرح کنید، ولو این خبر مشهور مخالف باشد با کتاب به نحو تباین یا عموم من وجه؟ اینکه نمی شود. پس معلوم می شود که مراد از آن نوبت دوم که فرمود اگر هر دو مشهور بودند حالا برو سراغ اخذ به موافق کتاب و طرح مخالف کتاب، یک مخالف کتابی است که اگر فقط او مشهور بود وخلافش شاذ و نادر بود به او اخذ می کردیم. وآن منحصر به این است که خبری باشد که اخص مطلق از کتاب باشد. که اگر خبر موافق عموم کتاب شاذ نادر بود طرح می کنیم او را و اخذ می کنیم به آن خبر اخص مطلق از کتاب که مشهور است. ولی اگر هر دو مشهور بودند یا هر دو غیر مشهور بودند، آنوقت خبر اخص مطلق از کتاب را طرح می کنیم و خبر موافق ظهور کتاب را اخذ می کنیم.

اقول: آقا! خب این توجیه شما راجع به مقبوله است که سندش را شما قبول ندارید. تنها مستند شمای آقای خوئی در ترجیح به موافقت کتاب همین روایت راوندی است، چطور جواب از این شبهه می دهید که ما خالف کتاب الله فذروه شامل خبر اخص مطلق از کتاب به نظر شما نمی شود؟

ولذا ما در ترجیح به موافقت با ظهور کتاب اشکال داریم، این روایت راوندی را می گوئیم قدر متیقنش مخالف به نحو تباین یا عموم من وجه با کتاب است.

بله عرض کردیم کسانی که مثل صاحب کتاب اضواء وآراء می گویند خبر اخص مطلق از کتاب مخالف کتاب است حتی خبر حاکم بر کتاب مخالف کتب است، دیگر ما نمی دانیم چرا تأمل کرده اند وگفته اند شاید ما خالف کتاب الله تمییز حجت از لاحجت است. چرا؟! شما که می گوئید خبر اخص مطلق از کتاب عرفا مخالف کتاب است و ما خالف کتاب الله فذروه شاملش می شود، و قبول دارید که این خبر اخص مطلق از کتاب اگر معارض نداشت حجت بود، عمدتا چون سیره عقلائیه را قبول دارید، دیگر چه مشکلی دارید؟! خب خبر اخص مطلق از کتاب اطلاق کتاب الله فذروه در روایت راوندی شاملش می شود در فرض تعارض. اگر معارض هم نداشت که حجت بود به نظر شما.

بله شما یک جای دیگر مشکل پیدا می کنید، و آن این است که می گوئید اگر دو تا خبر بودند هر دو اخص مطلق از کتاب بودند، مثل اینکه یک خبر بگوید بیع غبنی باطل است، این مخالف عموم احل الله البیع است، خبر دیگر بگوید بیع غبنی صحیح است ولکن لازم نیست جائز است، این مخالف عموم اوفوا بالعقود است. فقط شما این ادعا را می توانید مطرح کنید که این روایت راوندی دیگر نمی گوید اگر یکی از این دو مخالف عامه بود با او اخذ کن. مثلا عامه می گویند بیع غبنی باطل است، این خبری که می گوید بیع غبنی جائز است می شود مخالف عامه. خب باشد. روایت راوندی نگوید، فإن لم تجدوهما فی کتاب الله فاعرضوهما علی اخبار العامة این را نگوید. اما ما اخبار دیگری داریم، روایات متعدده ای داریم که انشاءالله بعدا می خوانیم که بطور مطلق فرموده است که اگر دو حدیث مختلف و متعارض بود دیدید یکی از آنها مخالف عامه است به او اخذ کنید و دیگری که موافق عامه است طرح کنید.

بله! ممکن است ایشان بگوید اطلاق ما خالف کتاب الله فذره می گوید هیچکدام از این دو خبر شرائط حجیت را ندارند، چون مخالف کتاب هستند. وقتی شرائط حجیت را نداشتند که نوبت به مرجحات نمی رسد.

می گوئیم این دو تا حدیث که یکی می گوید بیع غبنی باطل است و دیگری می گوید بیع غبنی جائز است خلاف عمومات کتاب هستند کدام روایت می گوید ما خالف کتاب الله فدعوه شامل اینها می شود؟ اگر صدر روایت راوندی را می گوئید، صدر روایت راوندی ظاهرش این است که یکی از این دو خبر مخالف کتاب است و دیگری موافق کتاب، این فرض را دارد می گوید. فاعرضوهما علی کتاب الله فما وافق کتاب الله فخذوه و ما خالف کتاب الله فدعوه فرض کرده است که یکی از این دو موافق کتاب است و دیگری مخالف کتاب. در فرضی که یکی موافق کتاب است و دیگری مخالف کتاب نظر داده است. بعد فرموده است فإن لم تجدوهما فی کتاب الله آن فرض را بیان کرده است که فاعرضوهما علی اخبار العامة.

اگر روایات دیگر را می گوئید که روایات دیگر مثل روایت جمیل می گفت ما خالف کتاب الله فدعوه، او را که شما قبول کردید که انصراف دارد از خبر اخص مطلق از کتاب، چون فرض تعارض در او نبود. شما که قبول کردید که او شامل خبر اخص مطلق از کتاب نمی شود، بخاطر اینکه علم اجمالی به صدور مخصصات کثیره از ائمه علیهم السلام داریم نسبت به کتاب، سیره عقلائیه داریم بر حجیت خبر ثقه ولو مخالف یک دلیل لفظی قطعی باشد طبق نظر شما. پس ما چه مشکلی داریم؟

ولذا ما اشکالمان فرق می کند. ما می گوئیم ما خالف کتاب الله فدعوه ظهورش نسبت به خبر اخص مطلق از کتاب واضح نیست. شاید مخالف یعنی ناسازگار، که عرفا خبر اخص مطلق از کتاب ناسازگار با کتاب نیست.

این راجع به روایت راوندی. کلام واقع می شود در مقبوله عمر بن حنظله فردا انشاءالله.